



بونوئلی‌ها

نوشته‌های سوررئالیستی
لوئیس بونوئل

ترجمه‌ی شیوا مقانلو

- جهان‌نو -

فهرست

۷	مقدمه‌ی مرحم
۹	مقدمه‌ی ژان کلود کریبر
۱۵	نوشمار سورریالیستی
۱۷	حناسی ناگفتنی
۲۰	نظم برای ارکستر
۲۴	حومه‌ها دسمانه‌ها
۲۷	براردی‌های گمناح به ماهه‌ی مصامح سائربو
۳۱	چرا ساعب نمى‌بندم
۳۷	فصه‌ی ریاضی
۳۹	لوسبل و سه ماهی او
۴۰	رگنار
۴۳	کاوالریا روسکائنا
۴۶	فرامح مطوع سبب هوسکا
۵۰	نامه به سبب بلو در رور فدس والرو
۵۵	انده‌ای برای نک داسنان
۵۶	مراسم عشای ربانی واسکان
۵۸	منازا نعو

۵۹	یک داسان مطبوع
۶۱	درباره‌ی عسق
۶۳	یک ررافه
۷۰	به سخصه دوست دارم
۷۱	سگ آبدلسی
۷۳	واکسی معجزه‌گر
۷۵	به نظرم به حیر است و به سر
۷۶	به نجب رفتن
۷۷	رنگس کمان و مرهم
۷۹	محنی بانو
۸۰	حرانایی
۸۲	رائحه‌ی نفدس
۸۴	فصری از نج
۸۵	پربده‌ی دلهره

خیانتی ناگفتنی

یک سال تمام روی کارم، شاهکارم، عرق ریخته بودم هر روز پبح، شش، حتاده ساعت روی این دستاورد بی‌بطیر که تمام محلات ادبی معتر جهان بر سر به‌دست آوردنش باهم می‌حگیدند، کار کرده بودم اتائیه، کمپوش چوبی و کتاب‌های اتاقم همه نامسرت جمع می‌شدند تا حان کندم روی این کار عظیم را تماشا کند به محص این‌که می‌نشستم، میر، قفسه‌ی کتاب و تحت، اطرافم حلقه می‌زدند و باحرسدی حیرحیر می‌کردند به‌حصوص قفسه‌ی کتاب که روی بوک پا بردیک می‌شد و ردیف‌های پرکتانش را مشتاقانه رویم حم می‌کرد عکوتی هم که در گوشه‌ای مشعول ساحت حابه‌ی برگش بود، مرتب ار روی قرقره‌ی داربستش به پایین سر می‌حورد و نا حرکت دادن پاهایش، سری به شان تایید کارم تکان می‌داد

تها دشمن من، دشمنی مراحم و مراعه‌حو، ناد بود تقریباً هر شب پیش ار ورود به اتاقم، ساحوشحالی و سوت‌ربان او را پشت سر حا می‌گداشتم تا سیم‌های برق حیابان را در هم بیپچاند یا میان کاعدهایی که بر پیاده‌روهای سگی به‌هم ساییده می‌شدند، شلنگ بیدارد اما به محص این‌که در اتاق لباس‌هایم را می‌کدم، همین که صدلی راحتی بارحمت عبار را از روی حودش می‌تکاند و

ناروان گرمش را می‌گشود تا مرا در برگیرد، ناد هم شروع می‌کرد به کوبیدن مشت‌های حشش بر قاب پجره، و منتظر فرصتی می‌ماند تا یا دردانه از پجره وارد شود یا نارور آن را نازکند، اما پجره‌ی من انگشتان قوی و سرسختش را محکم درهم قلاب می‌کرد و ناد را به ناد تمسحر می‌گرفت ناد برای انتقام با شتابی سعه‌انه نه دیوارها فشار می‌آورد، بلند سوت می‌کشید و مشت‌های پر حاک و ریگش را به شیشه‌ها می‌پاشید من علی‌رغم همه‌ی این‌ها، به نوشتن ادامه می‌دادم

دست‌آحر یک شب ناد به من قول داد که اگر احاره دهم وارد اتاق شود و کارم را تحسین کند، نه تنها دیگر مراحمم نشود، بلکه برعکس، برایم انواع عطرها و موسیقی‌ها را هم بیاورد و به آرامی روی کار سترگم رمرمه‌شان کند

ناید اعتراف کم که از این بی‌شهاد و سوسه شدم و نا عروری نه‌حار این‌که شخصیتی نه آن مهمی نه کارم علاقه‌مند شده، رصایت خودم را اعلام کردم ناد که نامسرت روره می‌کشید، دو درخت را از ریشه درآورد، چند حانه را چهل و پنج درچه چرخاند، و تمام رنگ‌های شهر را مثل ناقوس عید به صدا درآورد او که هبور راصی شده بود، نه نمایشی سحرآمیز دست رد و سه کشیش را که یواشکی توی حیاناان راه می‌رفتند نه سه چتر پشت‌ورو تبدیل کرد حیاناان‌ها و حانه‌ها را میان اسرهایش پیچید و هیمالیایی ساحت، و نا شعنده‌ناری روی میرهای کافه‌ها لباس کهنه‌های ریش‌ریش، مدارک و اسناد، کاه و پوشال و اشیایی متعلق نه یک حواهرفروشی بزرگ را رویاند

دست‌آحر نا مشاهده‌ی اشتیاقش به حلب رصایت من، تصمیم گرفتم به او احاره‌ی ورود ندهم؛ و پجره را نار کردم

ناد گروتسک نا سرار روی هره‌ی دیوار هحوم آورد، بی‌امان همه‌چیر را بو کشید و تو سسد کاعدها آشوب عظیمی نه راه انداخت کاعدها آن‌حار در آرامش آسوده بودند، اما همین که حضور هیولا را دریافتند و پیش از این‌که میان تشت و کف کمند پناه بگیرند، دیوانه‌وار شروع کردند نه نالا رفتن از سروکول یکدیگر، و

دور خود چرخیدن و نه هر سو گریختن؛ چرا که ناد برای کاعده همان حکم گربه برای موش را دارد

من که از رفتار نادرست ناد و فقدان علاقه‌ی وانمودی‌اش سست نه کارم عصبانی شده بودم، نه او تذکری حدی دادم بعد، او که تظاهر می‌کرد نه کارم توحه دارد، هزاران صفحه را مرور کرد و آن‌ها را همچون تردستی که نا ورق‌های ناری چشم‌بندی می‌کند، تُرد، و بعد ناگهان نا یک سیلی آبی از میان پجره‌ی منهوت که دهان بزرگش را ناحیرت نار کرده بود، نه فصا پرت‌شان کرد و خودش هم دنبال‌شان راه افتاد

از پا درآمده بودم، گیج، حداافاده‌ای اندی، مثل کتابی دور از حلد ناد کارم را برده بود، کار بهایی‌ام را، کاری که حالا نه مرع‌های دریایی تبدیل شده بود و در افق پروار می‌کرد

در دل سوگند حوردم که بی‌هیچ گذشتی انتقام بگیرم، و نه‌رودی راهش را هم پیدا کردم وقتی دیدمش که روی پشت‌نام حوانیده - کنار دودکش‌هایی که همراه حروئف او حمیاره می‌کشیدند - پجره‌ی عیرقابل استفاده‌ی دیگری را که لولاهایش درآمده بود، کار گذاشتم و او در دام افتاد

او، مثل همیشه، همین که بیدار شد خودش را نه پجره کوبید اما این‌بار فهمید که اسیر شده است؛ معلوب، و محصور شکاف‌ها

حالا سال‌هاست که عم‌رده انتظار می‌کشد و آرادی‌اش را از من تقاصا می‌کند من، سرسختانه، او را همان حار نگه داشتم، دست‌درده نه شیارهای پجره‌هایی که همیشه بسته است و همیشه نه خود مطمئن من نا کسی ناری ندارم

از اسپانیایی، منتشر شده در اولترا (مادرند)، ۱ فوریه‌ی ۱۹۲۲